

زندند. من کوچک بودم و عشقم این بود که بپریم پشت بام و هواپیماها را ببینیم ولی مادرم جیغ میزد بیا پایین.

روزی را یادم هست که خبر آوردند اطراف دبیرستان خواهرم بمباران شده، گریه‌های آن روز مادرم را فراموش نمی‌کنم. صف اتوبوس‌هایی که بدون صندلی بودند و گل مالی شده بودند در نزدیکی بیمارستان گلستان برای ما یک مفهوم داشت: یعنی اینکه دیشب عملیات شده بود و اتوبوس‌ها مجروح آوردند به بیمارستان. من زندگی زیر سایه جنگ را حس کردم. بمباران می‌شدیم اما مدرسه می‌رفتیم. پارک و سینما می‌رفتیم، عروسی‌ها برگزار بود. وقتی سوریه رفتیم و دیدیم که نمی‌توانیم به خط مقدم بروم دو راه داشتم یا اینکه برگردم یا اینکه تمام توصیه‌های امنیتی مبنی بر خارج نشدن از محل اقامت از ترس ربابش را کنار بگذارم و بروم و از زندگی مردم عکاسی کنم و نشان دهم که زندگی همچنان در جریان است. می‌دانستم عکس‌هایی می‌گیرم که اگر چه برای من عادی است اما دیگران از دیدنش متعجب خواهند شد. در یکی از کشورهای اروپایی فرصتی دادند تا در جمع عکاس‌ها یک اسلایدشو داشته باشم.

وقتی عکس‌های زندگی مردم در سوریه را نشان دادم حاضران برای بعضی عکس‌ها کف زدند. نمی‌دانستند که زندگی در سوریه اینطور جریان دارد. نمی‌دانستند بشاراسد میان مردم اینقدر حامی دارد چون تا الان چیز دیگری شنیده بودند. وقتی این عکس‌ها را به یکی از عکاسان "آژانس نور" دیدم با تعجب گفتم: "تو در عکس‌های حرفی میزنی که دنیا معکوسش را می‌گوید. گفت رسانه‌های دنیا می‌گویند زندگی در سوریه وجود ندارد و دولت مردم را اسیر کرده اما تو برعکس می‌گویی". بله چون رسانه نداریم نمی‌توانیم حرفمان را به دنیا بگوییم ولی آنها چون رسانه دارند حرفشان را همه دنیا می‌شنود.

### به من می‌گویند مواظب خودت باش! بیمه نیستی!

قائدی می‌گوید داشتن بیمه نباید دغدغه عکاس جنگ باشد. عکاس ایرانی بدون پشتوانه به منطقه جنگی می‌رود. حین کار نباید مدام نگران هزینه درمان و مجروحیتش باشد: "جنگ که شوخی ندارد. در جنگ حق با کسی است که اسلحه دارد و هیچ توصیه و شعار روشنفکری در آنجا به کار نمی‌آید. در عراق در عملیات کرکوک با بچه‌های خط‌شکن رفتیم جلو به نقطه‌ای رسیدیم که داعشی‌ها ما را زیر آتش گرفتند. برای دقایقی جهنم شد. دراز کشیدیم و حتی نمی‌شد سرم را بالا بیاوریم. خیلی ترسیده بودم. می‌دیدم که عده‌ای چهار دست و پا روی زمین حرکت می‌کردند. یک لحظه تصمیم گرفتم چند متر بروم و جلوتر بروم، با خودم گفتم خدایا اگر قرار است چیزی شود یک تیر بخورد توی سرم و همه چیز تمام شود. خواهشا مجروح نشوم چون نه بیمه هستم و نه پول مداوا دارم. آیا به عنوان عکاس جنگ باید به این چیزها فکر کنم؟ آنهم وسط عملیات که باید فقط به فکر عکاسی باشم؟ می‌دانستم اگر اتفاقی برایم بیفتد به من می‌گویند مگر ما گفتیم برو؟ همیشه هم به من می‌گویند مواظب باش تو بیمه نیستی‌ها! خیلی عجیب است کسی سعی نمی‌کند موانع را کم کند!"

### بیست سال بعد سراغ عکس‌هایم می‌آیند

حسن قائدی در انتهای صحبت‌هایش می‌گوید: "از انجمن عکاسان انقلاب و دفاع مقدس تشکر می‌کنم که گهگاهی به من کمک مالی کردند. اگر چه هزینه‌های من در سفرهای چندساله به سوریه و عراق خیلی خیلی بالا بود و تمام تجهیزاتم را از دست دادم اما دستاورد بزرگی داشتم و آن هم ثبت و ضبط بخش مهمی از تاریخ جهان اسلام است و قطعاً در آینده ارزش ثبت این وقایع بیشتر مشخص خواهد شد. روزی که سوریه را انتخاب کردم به خودم گفتم: فضای هنری و روشنفکری نمی‌گذارند دیده شوی. فضای هنری ما وارداتی است و چندتا عکس از محدودیت زن ایرانی می‌خواهد چون بازار خوبی در نمایشگاه‌ها و فستیوال‌های خارجی دارد. جامعه هنری و جامعه عکاسی ما دغدغه جهان اسلام و مقاومت اسلامی ندارند.

من می‌دانستم ویزای سوریه به پاسپورتم بخورد خیلی جاها نمی‌توانم بروم. اما دغدغه من ویزای آمریکا و اروپا نبود. خوشحالم که توانستم بخش مهمی از تاریخ جهان اسلام و تاریخ مقاومت را ثبت کنم و میدانم بیست سال بعد سراغ این عکس‌ها می‌آیند چون می‌فهمند ای وای چه بخش مهمی از تاریخ را پوشش نداده‌اند. من می‌دانم قطعاً این اتفاق خواهد افتاد و عکس‌های مظلوم این روزهای من بعدها به درد خواهد خورد و ارزشمند خواهد شد. اگر چه خیلی آسیب دیدم و هزینه دادم."

## هیچ جای دنیا چنین چیزی ندارند که مادری بعد از چهار سال استخوان پسرش را بگیرد و ببوسد و روی سرش بگذارد. چرا عملیات تفحص شهدا بطور جدی عکاسی یا منتشر نمی‌شود؟

که در قالب تورهای بازدید از مناطق جنگی چند ساعتی می‌آمدند و عکس‌های پشت جبهه و بیمارستان‌های صحرایی را به دروغ بعنوان خط‌مقدم به خورد افکار عمومی دادند. برخی اساتید قرار بود صحنه‌هایی به ما نشان دهند که مثل سلیبی به صورتان برخورد کند. اما متأسفانه گاهی عکس‌های ساختگی با کیشن‌های نادرست مثل سلیبی به صورتان خورد و تعجب کردیم. متأسفانه یا خوشبختانه عکس‌هایی که از دوران دفاع مقدس در خاطر افکار عمومی ماندگار شده عکس‌هایی هستند که از پشت جبهه ثبت شدند. میدانید چرا؟ چون برای رسانه‌های معتبر خارجی عکاسی شده بودند. چون در سطح شهرها و نزدیک به امکانات ارسال و امکانات مخابراتی عکاسی شده بودند و سریع چاپ و ارسال شدند در نتیجه به میزان وسیعی در جهان منتشر و در اذهان تثبیت شد. و البته باید به این سازمان‌های رسانه‌ای حرفه‌ای آفرین گفت و از آنها آموخت.

### چهار دهه از جنگ تحمیلی می‌گذرد اما هنوز در نقطه صفریم

قائدی معتقد است تجربیات عکاسی دفاع مقدس نادیده گرفته شد: "چهار دهه از جنگ می‌گذرد اما در سوریه و عراق متوجه شدم که متأسفانه به لحاظ رسانه‌ای دقیقاً همان جایی هستیم که چهل سال پیش بودیم. در هشت سال جنگ تحمیلی، کار رسانه‌ای ما در سال اول جنگ می‌بایست با سال آخر جنگ فرق می‌کرد اما افسوس که هشت سال فرصت تجربه را از دست دادیم. و حالا هم که بیش از سی سال از انتهای جنگ می‌گذرد همانجا هستیم. کار رسانه‌ای و تربیت نیروی رسانه‌ای برای کشور مثل ایران که همواره در معرض تهدید و فشار بوده بسیار مهم است.

در عرصه نظامی بسیار خوب فهمیدیم و توانسته‌ایم خودمان را به روز کنیم و قدرت منطقه و جهان شویم. اما در عرصه رسانه اهمیت این کار را درک نکردیم. حالا بعد از چهل سال سوال من این است که ما از دوران جنگ تحمیلی چه چیزی را با خودمان آوردیم؟ از حضور استراتژیک جوانان عزیزمان در سوریه و عراق چه چیزی را منتشر کردیم؟ آیا اصلاً چیز مفیدی ثبت کردیم؟"

### انجمن عکاسان انقلاب و دفاع مقدس باید نقش موثر ایفا کند

قائدی از انجمن عکاسان انقلاب و دفاع مقدس و نهادهای انقلابی این گله را دارد که چرا در ثبت تحولات منطقه ضعیف عمل کردند و تاثیر مهم رسانه را در چنین مواقعی جدی نمی‌گیرند. قائدی معتقد است "اینکه فرمانده نظامی با رسانه آشنا نباشند طبیعی است اما اینکه نیروی نظامی به حرف بلدها و معتمدی‌ها هم اهمیت ندهد غیرطبیعی است. نظامی‌های ما اتفاقاً خیلی عکس را دوست دارند اما حاضر نیستند برای تولیدش هزینه کنند. حالا این سوال پیش می‌آید که انجمن عکاسان دفاع مقدس که حدود بیست سال از راه افتادند می‌گذرد و متأسفانه تنها انجمن مفید جامعه عکاسی هم هست، چرا الان نباید مرجع و معبر ورود عکاسان به مناطق جنگی باشد؟ تا اگر نهادی نظامی و انتظامی هرجایی نیاز به عکاس جنگ داشتند به انجمن مراجعه کنند؟ واقعا چرا با گذشت چهل سال از جنگ تحمیلی نیروی متعهد و متخصص تربیت نکردیم؟ آن هم کشوری مثل ایران که دائم در معرض تهدید و فشار بوده و هست.

اگر مجدداً حزب الله یعنی بازوی ایران در لبنان درگیر جنگ شود آیا باید عکس‌های نبرد و فداکاری حزب الله را در خبرگزاری رویترز و فرانس پرس جستجو کنیم یا اینکه نیروی رسانه‌ای و عکاس خودمان را داشته باشیم؟ و خیلی موضوعات و مسائل دیگر که متأسفانه ثبت نشد و از دست رفت. مثلاً "تفحص شهدا کاری است که تنها در ایران انجام می‌شود. هیچ جای دنیا چنین چیزی ندارند که مادری بعد از چهل سال استخوان پسرش را بگیرد و ببوسد و روی سرش بگذارد. چرا عملیات تفحص شهدا بطور جدی عکاسی یا منتشر نمی‌شود؟ یا مثال دیگر اینکه ما بیشترین میزان خنثی‌سازی مین را در جهان داشتیم. همان مین‌هایی که آمریکا و انگلیس و فرانسه به عراق فروختند. چرا اینهمه عملیات خنثی‌سازی ثبت نشد؟ چرا کتاب عکسی از خنثی‌سازی میداین مین نداریم تا به مدعیان حقوق بشر نشان دهیم؟"

### گفتند عکس‌های تو بر خلاف همه...

حسن قائدی یک مجموعه عکس دارد که به زندگی مردم سوریه در زمان جنگ می‌پردازد. زندگی که زیر سایه جنگ همچنان جریان دارد. او درباره این مجموعه عکس گفت: "من اهوازی هستم. وقتی جنگ ایران و عراق تمام شد یازده سال داشتم و جنگ را حس کردم. بمباران‌ها را دیده‌ام. یادم هست یک روز بیست فروند هواپیمای عراقی آمدند و اهواز را شخم

